

غزلي براي ده تو غزلي براي ده تو

به برادر شاعر صباي عزيز

چه صفاييست برادر ! به هواي ده تو
نرسد هيچ صفايي به صفاي ده تو

خم شود قامت بدخواه ، اگر راست شود
در ره فتنه گريها ، به جفاي ده تو

از بد حادثه ي تلخ ، نگهدارش باد
دست پر مرحمت لطف خدائي ده تو

ما همه ريشه درين خاك معطر زده ايم
مثل ريحان كه شده عطر فزاي ده تو

شده دستار غرور همه ي سنبله ها
ژنده ي سبز تر از سبز رداي ده تو

آنقدر غرقِ غنا گشته که ، حتانرود
پیش هرناکس و کس ، دست گدایِ دهِ تو

بید مجنون دهت رونق شمشاد ببرد
بارک الله براین قدِ رسایِ دهِ تو

چه سپیدار بلند یست که سر برزده است
بهر اعلامِ رهایی ، ز صدایِ دهِ تو

چه صمیمانه سرودی غزل دهکده را
شودا کان سخا دستِ صبایِ دهِ تو!

تو میاندیش برادر ! زکمانداریِ خصم
که سخایِ تو سپرگشته برایِ دهِ تو

من و تو ، خیمه به یک باغِ خیالی زده ایم
شود آیا که ببینیم نمایِ دهِ تو؟!

سیدضیاءالحق سخا
1374/3/ 17